

The first time I saw him,

اولین باری که دیدمش

I couldn't believe my heart would be

باورم نمیشد که قلبم

bursting with his love,

سرشار از عشقش بشه

but it happened!

ولی این اتفاق افتاد!

Have you ever been scared of something,

تا حالا شده از چیزی بترسی

while that thing keeps coming straight

درحالی که اون چیز مستقیماً داره

into your life!?

میاد تو زندگیت؟

I was scared of love!

من از عشق میترسیم!

I used to wonder

همش برام سوال بود

what happens to a person

چه اتفاقی برای یه آدم میوفته

who needs someone else in their lives!

که به کس دیگه‌ای تو زندگیش نیاز داره!

But now my life is like

اما الان زندگیم اینطوریه که

I can't live without him!

نمیتونم بدون اون زندگی کنم!

When I cook,

وقتی آشپزی میکنم

I just want him to be the first one

فقط میخوام اون اولین نفری باشه

who tastes my food!

که غذامو میچشه!

When I watch a movie

وقتی فیلم تماشا میکنم

I imagine ourselves as the movie characters!

خودمون رو جای شخصیت‌های فیلم تصور میکنم!

When I read a book

وقتی کتاب میخونم

I just think about him!

بهش فکر میکنم!

Can you believe me?

میتونی حرفامو باور کنی؟

Even watering the flowers reminds me of him!

حتی آب دادن گل‌ها هم منو یاد اون میندازه!

Because

چون

Because he always gives me flowers

چون اون همیشه بهم گل میده

for no particular reason!

بدون هیچ دلیل خاصی!

He knows me better than anyone else does!

اون منو بهتر از هرکس دیگه‌ای میشناسه!

It's like he's read me like a book!

انگار منو مثل یه کتاب خونده!

We never fight!

هیچ وقت باهم دعوا نمیکنیم!

He's never shouted at me!

هیچ وقت سرم داد نزده!

Well, to be honest,

خب، راستش رو بگم

He sometimes yells out,

گاهی اوقات فریاد میزنه

'I love you'!

دوستت دارم!

that's insane... I know!

دیوونگیه... میدونم!

He breaks the laws,

اون قوانین رو میشکنه

and pushes back the boundaries for me!

و حد و مرزها رو برام جابجا میکنه!!

It was last year that he proposed to me,

پارسال ازم خواستگاری کرد

and I gave my most certain answer ever:

و من مطمئنترین جواب عمرم رو دادم:

Yes... I'll marry you!

آره... باهات ازدواج میکنم!

He was crazy about my smile and...

اون دیوونه‌ی لبخند من بود و...

Hey

سلام

Hi sweetie, Are you OK?

سلام عزیزم، حالت خوبه؟

Couldn't be better!

بهتر از این نمیشه!

How about you?

تو چطوری؟

Fine

خوبم

what are you doing?

داری چیکار میکنی؟

I was cooking,

داشتم غذا میپختم

and now I'm waiting for him to come home!

و الان منتظرشم تا بیاد خونه!

Do you like to go out for a walk

دوست داری بریم بیرون قدم بزنیم

And maybe eat something?

و شاید یه چیزی هم بخوریم؟

Are you kidding me, girl?

دختر شوخیت گرفته؟

I've been busy making his

من کل روز رو مشغول این بودم که

favorite dish all day long,

غذای مورد علاقه‌ش رو درست کنم

and now you're asking me to go out?

و الان ازم میخوای بریم بیرون؟

sorry

متاسفم

I can't leave him alone today!

نمیتونم امروز تنه‌اش بذارم!

Hey...

هی...

It's been almost 7 months

تقریباً ۷ ماه گذشته

since you've secluded yourself in the house!

از وقتی گوشه‌ی خونه کز کردی!

You have to admit that he

تو باید اینو بپذیری که

he passed away!

اون مرده!

No..

نه...

He's not dead!

اون نمرده!

listen

گوش کن

I promised him to smile...

من بهش قول دادم که لبخند بزنم...

I will always smile for him...

من همیشه برایش لبخند میزنم...